

تاریخ فلسفه حقوق

« ۱۰ »

روسو و سایر نویسندگان عصر وی اعلامیه حقوق بشر و عضو جامعه

اگر اهمیت مونتهسکیو از این جهت باشد که افکار مردم انگلیس را وارد قاره اروپا کرد اهمیت ژان ژاک روسو^۱ (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) بایستی بمراتب زیادتر باشد. چه وی، بکلیه چیزهاییکه، بطور مبهم، در شعور عمومی، بحال انقلاب و تحریک بود، صورتی روشن و عقلی بخشید.

نبوغ و طبیعت وی، او را مظهر کامل زمان خود ساخت. وی بهترین مفسر احتیاجات ایدآلی زمان خویش است.

صفات اختصاصی روسو عبارتند از: حساسیت عمیق، شوق دائم برای ایدآل عدالت (و بقول خود او: یک نفرت شدید نسبت به بیعدالتی) و بطور کلی، یکشناسائی دقیق بین موجود آنچه باید وجود داشته باشد، و نوعی شور برای رسیدن بآنچه انسان باید باشد، برخلاف آنچه هست.

روسو، در تمام نوشتجات خود، که بروشی جذاب برشته تحریر درآورده، متوجه یک حالت (حالت طبیعی) از دست رفته بوده است؛ وی، بطور خستگی ناپذیر، در پی سرنوشت عالی انسانی بوده که اعمال فعلی مردم با آن تطبیق نمیکند؛ زحمات و آثار وی، در این راه بدرجه رسیده که میتوان او را مروج افکار جدید شمرد.

روسو فعالتهای خویش را در رشته های مختلف توسعه بخشیده. از جمله، در تعلیم و تربیت اطفال کتاب **امیل**^۲، را که یکی از بزرگترین آثار اوست برشته تحریر درآورده. هدف وی، در این کتاب، اصلاح سیستم های تربیتی اطفال برطبق ایده رجعت بحالت طبیعی و ترک کلیه چیزهای غلط و ظاهری است. وی، حتی در موسیقی، و گیاهشناسی و غیره نوشته هائی دارد ولی ما مجبوریم مطالعه خود را محدود بآثاری کنیم که مربوط بفلسفه حقوقند بخصوص **گفتار در خصوص ریشه و اساس مساوات بین مردم**^۳ (۱۷۵۳) و **قرارداد اجتماعی**^۴ (۱۷۶۲). این دو اثر بهم مربوط و هریک مکمل دیگری است.

۱ - L'Emile - Jean Jacques Rousseau - ۲

۲ - Discours sur l'origine et les fondements de l'inégalité parmi les hommes - ۳

۳ - Contrat social - ۴

تاریخ فلسفه حقوق

کتاب اول تقریباً تاریخ نوع انسان است که قسمت اعظم آن جنبه حدس و گمان دارد. مقصود آن این است که مردم دراصل آزاد و مساوی بوده با سادگی مطلق در جنگلها و 'قط' طبق قوانین طبیعت و بحال «طبیعی» زندگی میکرده اند. در این عصر انسان هنوز، بوسیله تمدن فاسد نشده بود: سعادتمند و نیکو بود؛ چه انسان نیکو خلق میشود، همانند تمام چیزهاییکه از ناحیه طبیعت میآیند.

چگونه این حالت سعادت از دست رفت؟ روسو، در اینجا، دست بسوی حسنیات دراز میکند. وی، در پی آن است اصل تمدن را، که بعقیده او انحراف یا فساد از حالت طبیعی است، تشریح نماید و میگوید: زورمندان خود را بسایرین تحمیل کردند؛ کسیکه، قبل از دیگران، بزراعت زمینی مشغول شد و گفت «این زمین از آن من است» اولین عامل بدبختی انسان گردید. بمالکیت خصوصی سلطه سیاسی اضافه شد. و باین ترتیب، در نتیجه تقوق بعضی شهوات، رژیم مصنوعی عدم مساوات موجب ایجاد رابطه تبعیت متقابل بین مردم گردید، که مخالف اصول طبیعی وجودشان بود. بطور خلاصه، تناقض عمیقی بین ساختمان فطری انسان و شرائط اجتماعی وی بوجود آمد. کتاب **گفتار** باترسیم زنده از آلام و بیعدالتی هائی که انسانیت دچار آن است، تمام میشود. ترسیمی که خالی از کنایاتی، بخصوص نسبت بشرائط سیاسی عصر، نیست. کتاب قرار داد اجتماعی همین نظام فکری را دنبال کرده درست در همان نقطه آغاز میکند که کتاب گفتار پایان یافته است.

در حالیکه، کتاب گفتار، جز ابراز تأسف برحالت طبیعی چیز دیگر نیست، در قرارداد اجتماعی، روسو، در پی بدست آوردن راه حل مسئله عملی است. وی، اعتراف دارد که رجعت کامل بحالت طبیعی، پس از حالت تمدن، محال است همانطوریکه، بازگشت بچوانی، برای یک پیرمرد، امکان ندارد. مجتمع سیاسی را باید همانند یک عمل غیر قابل فسخ پذیرفت. بالتبجیه، روسو، رجعت بحالت اولیه (طبیعی) را توصیه نکرده بلکه در جستجوی چیزی است که تعدیل کننده یا معادل این رجعت باشد.

بطور خلاصه، بعقیده روسو، آنچه سعادت اولیه را تشکیل میداده تمتع از آزادی و مساوات بوده است؛ و، نتیجه، آنچه حائز اهمیت است یافتن وسیله است که، بوسیله آن، انسان متمدن را، از حقوق نامبرده برخوردار سازیم و تشکیلات سیاسی را در قالب اصول مزبور بریزیم.

برای نیل به هدف فوق، روسو، بایده قرارداد اجتماعی، که بطور کلی، در زمان وی، مورد قبول یافته بود، متوسل گردید ولی، بعقیده وی، قرارداد اجتماعی بایستی دارای مظهری مشخص و معین باشد. قرارداد مذکور بایستی، بخصوص راه حل مسئله را که خود روسو، بطریق زیر طرح میکند، نشان دهد: «یافتن نوعی شرکت که از شخص و دارائی هر شریک، در مقابل قدرت و نیروی عمومی، حمایت و دفاع نماید، و بوسیله آن، هر فرد با سایرین متحد گردد بدون اینکه ملزم بطاعت از دیگری باشد و یا آزادی سابق خود را از دست بدهد».

تاریخ فلسفه حقوق

قرارداد اجتماعی مظهر این شکل ایدآلی مشارکت است. چه ، بموجب آن ، تعلق یک هیئت سیاسی ، لطمه با آزادی افراد وارد نمیسازد. باین ترتیب منظور قرارداد اجتماعی بالبهاده تعیین شده است : این یک امر ممکن الحصول ، چنانکه گروسیوس تصور کرده ، نمیباشد بلکه فقط ولزوماً میتواند دارای معنای زیر باشد : **تأکید سیاسی همان آزادی که ، انسان ، در حالت طبیعی داشته است .**

بنابراین ، قرارداد اجتماعی ، به پیدایش دولت کار ندارد. حتی ، مقصود آن این نیست که ساختمان حقیقی دول موجود را نشان دهد. چه ، در غیر اینصورت ، مخالف هدف خود (قراردادن یک ایدآل در مقابل یک حقیقت) سیر میکرد .

روسو بخوبی میدانست که ، قرارداد اجتماعی ، بنحویکه وی تشریح کرده ، هرگز وجود نداشته است ؛ چنانکه میدانسته حوادث مشهود کاملاً در جهت مخالف آن صورت میگردد . بهمین جهت بنگارش کتاب قرارداد اجتماعی پرداخت. وی ، خواسته است باین ترتیب یک ضرورت عقلی را بطور صریح ، تأکید کرده تعیین نماید نظام قضائی بچه نحوی باید تشکیل شود تا حقوقی را که ، بشر ، در حالت طبیعی داشته ، در حالت اجتماعی نیز ، محفوظ بماند .

اجمالاً ، بعقیده روسو ، قرارداد اجتماعی ، یک اصل مسلم عقلی ، یک حقیقت غیر تاریخی ، ولی اصولی یا ناظمه میباشد .

روسو ، بخلاف نویسندگان قبل ، که قرارداد اجتماعی را همچون یک عمل واقعی میدانستند ، دچار اشتباه نشد. وی میخواست ، پس از اعلام صریح خلاف عدالت بودن قوانین مورد اجرا (وضعی) ، قوانین عادلانه و صحیح (شعار قرارداد اجتماعی) را تلقین نماید .

بنابرا تب فوق ، اشتباه بزرگی است که کتاب قرارداد اجتماعی را همچون یک روایت تاریخی تلقی نماییم یا آنرا ، از این نظر ، مورد انتقاد قرار دهیم .

حقوق طبیعی (آزادی و مساوات) نقطه ابتدائی و اساس بنای فکر سیاسی روسورا تشکیل میدهد . فلسفه وجود دولت جز این نیست که اصل را صورت عمل بخشد و فقط تا اندازه که تشکیلات خود را با این اصل تطبیق دهد ، دولت حقیقی ، یعنی دولتی که طبیعتاً و عقلاً قانونی است ، میشود .

تائید لزوم آزادی و مساوات در دولت نتیجه این امر نیست که دولت اساس خود را از قرارداد اجتماعی گرفته ، بلکه فرض این است که دولت اساس خود را باین منظور از قرارداد اجتماعی گرفته که حقوق اساسی فوق در آن مورد تأیید قرار گیرند . باین ترتیب نظر تجربی پشت سر قرار میگیرد و دیگر قرارداد اجتماعی همچون یک حادثه تلقی نشده و مربوط باراده کسی نمیباشد. بلکه نتیجه حتمی اموری است که تحقّقاً بوسیله طبیعت اشیاء ایجاد و ثابت گردیده نقطه تداخل حقوق طبیعی افراد را تشکیل میدهد .

تاریخ فلسفه حقوق

پس ، در نظر روسو ، قرارداد اجتماعی دارای یک عامل کاملاً نظم دهنده یا غیرتجربیدی است. عقل ملهم نوعی از تشکیلات سیاسی است که با جوهر آدمی سازگار بوده و همین ، معیار تشکیلات سیاسی مورد اجرا میباشد .

در نظر روسو ، قرارداد اجتماعی را بایستی بنحو زیر فهمید : افراد بایستی برای یک سرتبه حقوق خود را بدولت تفویض کنند ؛ دولت آن حقوق را ، درحالیکه بآنها تغییر نام میدهد ، بآنان برمیگرداند ؛ این حقوق دیگر حقوق طبیعی نبوده بلکه حقوق مدنی میباشد . باین نحو چون عمل بطور یکسان ، بوسیله همه مردم ، انجام مییابد ، هیچکس را نسبت بسایرین امتیازی نیست و بالتلیجه ، مساوات تأمین شده است . بعلاوه هرکس آزادی خود را حفظ میکند ؛ چه فرد ، خود را فقط نسبت بدولت ، که تألیفی از آزادیهای فردی است ، تابع قرار میدهد .

بوسیله این تغییر عنوان ، یا تبدیل حقوق طبیعی به حقوق مدنی ، افراد جامعه ، حقوقی را که قبلاً و طبیعتاً دارا بودند ، بوسیله دولت تضمین میکنند .

بنا بر این ، روسو نمیخواست با قرارداد اجتماعی ، یک انتقال حقیقی آزادی فردی صورت بگیرد . وی صریحاً اظهار میدارد که این آزادی غیرقابل انتقال است چه جزء طبیعت آدمی بوده و انسان نمیتواند از طبیعت خویش صرفنظر نماید . قرارداد اجتماعی ، که بموجب آن ، انسان خود را از آزادی خویش محروم سازد باطل است . قرارداد نامبرده فقط معرف روش دیالتیکی است که بوسیله آن ، حقوق فردی بسوی دولت متوجه شده و دوباره ، در حالیکه تقویت و تضمین شده است ، از دولت سرچشمه میگردد . اثر این قرارداد ، بطور صحیح ، اینست که تمام افراد آزاد و مساوی ، مانند حالت طبیعی ، باقی میمانند درحالیکه حقوق آنان تضمین مناسبی بدست آورده که سابقاً فاقد آن بوده است .

افراد تنها از اراده عمومی تبعیت میکنند که خودشان ، در بنای آن همکاری کرده اند . در نظر روسو ، قانون چیزی جز بیان اراده عمومی نیست و بالتلیجه یک دستور خردسارانه نمیتواند باشد . هر دستوری که از قانون ویابتر بگوئیم از اراده عمومی سرچشمه نگردد نامشروع است . حق حاکمیت حقیقی در اراده عمومی قرار دارد و نمیتواند بیک فرد و یا بیک صنف تعلق گیرد و همیشه و بطور لزوم ، تا حدی که ملت موجد دولت است ، تعلق بملت دارد .

روسو در اصل حاکمیت ملت (که باین ترتیب بدست داده) بقدری سخت گیر بوده که نمایندگی ملت را قبول ندارد و طالب اجرای مستقیم حق حاکمیت یعنی مفهومی است که ، تا اندازه ، با آنچه هنوز در وطنش سویس ، بوسیله فرزندوم ، مورد اجراست ، تشابه دارد

حق حاکمیت غیرقابل انتقال و تفکیک بوده هیچگاه مشمول مرور زمان نمیشود . حتی اگر حکومت یا قوه اجرائیه باعضاء یا افراد معینی تفویض شود حق حاکمیت برای ملت باقی مانده هر موقع اراده کند میتواند ، آنرا ، بدست خود گیرد .

تاریخ فلسفه حقوق

روی اصول فوق بوده که برنامه انقلاب کبیر فرانسه پایه گرفت. گرچه نظریه‌های مونتسکیو و سایرین نیز در آن بی‌اثر نبوده‌اند ولی افکار روسو تسلط داشت. چه، در این دوره، همه عوامل برای تقویت نظریه‌های حقوق طبیعی، که روسو آخرین و فصیح‌ترین مدافع آن بود، دست بست داده بودند.

یهوده نیست در اینجا از نویسندگان **دائرة المعارف کبیر**^۱ (که بوسیله **دیدرو**^۲ و **دالامبر**^۳ تأسیس و در ۱۷۷۲ - ۱۷۵۱، و ملحقات و فهرستهای آن در ۱۷۸۰ - ۱۷۷۶، منتشر گردید) نام ببریم گرچه هیچیک از آنان، بطور خصوصی وارد مسائل فلسفه حقوق نشده بلکه، فقط، گاهگاهی، ببعضی نکات اجتماعی و سیاسی اشاره کرده‌اند. اینان، که بنام **دائرة المعارفیان** معروف شده‌اند مظهر بارز مذهب روشن‌فکری؛ و مذهب عقلی^۴ فرانسه بوده، در جنبش فکری، که نتیجه آن، در انقلاب کبیر ظاهر گردید، سهم بزرگی داشتند.

در این گروه، علاوه بر **دیدرو** (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳) و **دالامبر** (۱۷۸۳ - ۱۷۱۷) اشخاص زیر یافت میشوند: **ولتر**^۶ (۱۷۷۸ - ۱۶۹۴)، نویسنده بزرگی که، در فرصتهای متعدد، از افکار انسانی و آزادی فکر دفاع کرده؛ **کنه**^۷ (۱۷۷۴ - ۱۶۹۴)، مؤسس مکتب اقتصادی **فیزیکر آنها**^۸ و مؤلف رساله کوچکی در حقوق طبیعی؛ **هلوسیوس**^۹ (۱۷۷۱ - ۱۷۱۵) و **هلباح**^{۱۰} (۱۷۸۳ - ۱۷۲۳)، که هر دو از متمایلین بیک نوع، مادگیری افراطی بوده‌اند؛ **تورگو**^{۱۱} (۱۷۸۱ - ۱۷۲۷)، دانشمند اقتصاد و طرفدار فکر ترقی و چند نفر دیگر که از آن جمله روسو بوده است.

ولی باید متذکر بود که همکاری نویسندگان فوق بسیار مختلف و حتی، گاهی، اسمی و یا غیرمستقیم بوده است. مخصوصاً، روسو، که چند مقاله هم برای **دائرة المعارف** نوشت، بزودی از ملهمین اصلی خود، که با آنان مشاجرات شدیدی نیز داشت، جدا شد. مهمترین کسانی که، در یک عصر واحد، اصول قانوننگارها را مورد بحث

۱ - L'illuminisme - ۴ D'Alembert - ۳ Diderot - ۲ La grande Encyclopédie - ۱
Helvetius - ۹ Les physiocrates - ۸ Quesnay - ۷ Voltaire - ۶ Le rationalisme - ۵
Holbach - ۱۰

۱۱ - بی‌مناسبت نیست از بین آثار **هلباح** (سیستم طبیعت یا قوانین دنیای فیزیکی و دنیای اخلاقی منتشره بنام میرابو، ۱۷۷۰، عقل سلیم یا ایده‌های طبیعی در مقابل فوق طبیعی، ۱۷۷۲ و غیره) که تلاش آنها انکار مطلق ارزش روحی و بخصوص هرگونه مذهبی است، از آنچه مربوط بموضوع ماست، کتاب **سیستم اجتماعی یا اصول طبیعی اخلاق و سیاست**، ۱۷۷۳ را بخواطر بپاریم. در این کتاب، مؤلف، اخلاق و سیاست را فقط به جستجوی سعادت و لذت تقلیل میدهد: «سعادت جز لذت مداوم نیست». باین ترتیب، قدرت سیاسی از آن کسی خواهد بود که برای هدایت مجتمع بسوی این هدف صالح‌تر باشد. سعی در اثبات عدم کفایت افکار فوق‌العاده زائد است. خوشبختانه، خود مؤلف، در کتاب **بنیاد خویش (اخلاق عمومی یا وظائف ناشی از طبیعت انسان، ۱۷۷۶)**، آنها را تعدیل کرده است.

Turgot - ۱۲

تاریخ فلسفه حقوق

قرارداده اصلاحات جسورانه علیه رژیمهای مورد اجرای روز پیشنهاد کرده‌اند، اشخاص زیر بودند: **مورلی** ۱، مؤلف کتاب **قانون طبیعت** ۲ (۱۷۵۰)، که در آن، نوعی کمونیسم را طرح ریزی میکند؛ **مابلی** ۳ (۱۷۷۵-۱۷۰۹) که کتب **مکالمات فوسیون در خصوص رابطه اخلاق با سیاست** ۴ و **قانونگزاری یا اصل قوانین** ۵ از او بجا مانده است. وی نیز مالکیت خصوصی را مورد انتقاد قرار میدهد و با تجاوزات قوای عمومی مبارزه کرده حق مردم را علیه سلطنت استبدادی تأیید میکند؛ **گندرسه** ۶ (۱۷۹۴-۱۷۴۳)، که طرحی از قانون اساسی، که هدف آن تضمین آزادی است، تهیه میکند؛ این نویسنده نظریه ترقی را مفصلاً توسعه داده است؛ **سیس** ۷ (۱۸۳۶-۱۷۴۳)، که امتیازات اشراف و کشیشان را مورد حمله قرار داده برای سایر طبقات مردم حق شرکت واقعی و مؤثر در اجرای حق حاکمیت را خواستار است؛ بالاخره میتوان **پایوف** ۸ (۱۷۹۷-۱۷۶۴) را نام برد که، بعد از انقلاب کبیر، بوسیله نوشته‌های خود وتوطئه علیه دولت، سعی کرد نظم مقرر را برهم زده رژیم برقرار کند که، در آن، اسواال همگانی باشد. وی، پس از حاکمه، محکوم باعدام گردید.

افکار بعضی از متفکرین فوق‌الذکر بخصوص، چنانچه اشارت رفت، از آن روسو (کسی که، در وی، نظریه‌های حقوق طبیعی باعلی درجه تمرکز یافته بود)، در **اعلامیه حقوق بشر و عضو جامعه** ۹ شکل حقوق وضعی پیدا کرد. اعلامیه نامبرده، که در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ بتصویب مجلس مؤسسان رسید، سرلوحه قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه قرار گرفت و سپس، با تغییراتی چند، در رأس سایر قوانین اساسی این کشور، گذارده شد. ۱۰.

۱ - Morelly - ۲ Le Code de la nature - ۳ Mably

۴ - Entretiens de Phosion sur le rapport de la morale avec la politique

۵ - De la législation ou principe des lois - ۶ Condorcet - ۷ Sieyès - ۸ Babeuf

۹ - La Déclaration des droits de l'homme et du citoyen.

۱۰ - در اینجا مواد اول اعلامیه بشر را نقل میکنیم:

« ماده اول . - مردم، از نظر حقوقی، آزاد و مساوی خلق میشوند و بهمین حال باقی

میمانند. تشخصات اجتماعی جز بر روی خیر عمومی پایه نمیگیرد.

ماده ۲ . - هدف هر مجتمع سیاسی حفظ حقوق طبیعی و زوال نابذیر انسان است. این

حقوق عبارتند از آزادی، مالکیت، تأمین و مقاومت در برابر ظلم.

ماده ۳ . - اصل هر حق حاکمیتی اساساً در ملت قرار دارد. هیچ‌هیئتی ونه هیچ شخصی نمیتواند

قدرتی بکار برد که صریحاً از ملت نشأت نگرفته باشد

ماده ۴ . - آزادی عبارت از انجام هر کاریست تا آنجا که بسایرین، لطمه نزند. بنابراین

اجرای حقوق طبیعی را حدی جز تضمین تمتع از همین حقوق، برای سایر اعضاء مجتمع، نیست.

ماده ۵ . - قانون فقط حق منع اعمالی را دارد که بحال مجتمع مضر باشد. آنچه را منع

قانونی ندارد نمیتوان ممانعت کرد و هیچکس را نمیتوان، بآنچه قانون امر نکرده، مجبور ساخت.

ماده ۶ . - قانون بیان اراده عمومی است. کلیه اعضاء مجتمع حق دارند شخصاً، یا بوسیله

(بقیه پاروقی در صفحه ۶۵)

تاریخ فلسفه حقوق

قسمتی از اصول اعلامیه حقوق بشر بوسیله قانون اساسی ۱۸۴۸ ایتالیا (که مآخذ نزدیک خود را از منشورهای مشروطه فرانسه و بلژیک که در آنها، اصول فوق کمی تخفیف یافته، گرفته بود) و بعد، بوسیله قانون اساسی جدید ایتالیا، پذیرفته شد.

بنابراین، برای یافتن ریشه تاریخی و بطور کلی ریشه قوانین اساسی جدید، بایستی با اصول اعلامیه فوق مراجعه کرد.

باید توجه داشت که فکر اعلامیه حقوق جدید نبوده سوابقی از این نوع قبلاً، بخصوص در انگلستان، با اعلامیه حقوق ۱۶۸۸، که مبانی تضمینات مشروطه را در مقابل قدرت تخت و تاج قرار میداد، وجود داشت. همچنین، در پیر و اعلامیه اخیر الذکر، در مستعمرات انگلیسی آمریکای شمالی، اعلامیه از این نوع صادر گردید که، بوسیله آن، در سنوات ۱۷۷۴ و بعد، مستعمرات نامبرده، حقوق خود را علیه کشور مادر خواستار شده خویش را مستقل ساختند.

شک نیست که، این سوابق، در اعلامیه حقوق بشر بی تأثیر نبود. چه، فرانسویان بخوبی از مبارزات استقلال طلبانه آمریکائیان مطلع بودند؛ مبارزاتی که در آنها تعداد زیادی از فرانسویان با لافایت^۲ شرکت جسته بودند. بخصوص که اعضای مجلس مؤسسان فرانسه، بر اعلامیه حقوق آمریکا، وقوف کامل داشتند.

معذک، موضوع فوق: از اهمیت اعلامیه حقوق بشر نمیگاهد. چه، در این اعلامیه، بیش از اعلامیه‌های دیگر (نوع انگلیسی)، فرمولهای کلی یافت میشود که نه تنها در مورد یک ملت، بلکه در عالم انسانیت، بطور عموم، قابل اجرا است.

از طرف دیگر، آخرین تحلیل نشان میدهد که اعلامیه حقوق بشر و اعلامیه‌های حقوق انگلستان و آمریکا دارای مآخذ مشترکی هستند، چه تمام آنها، پرتو نظریه‌های مکتب حقوق طبیعی میباشند. میتوان گفت اعلامیه حقوق بشر، از نظر خارجی، مولود اعلامیه‌های حقوق آمریکا و، از نظر داخلی، نتیجه نظریه‌های روسو میباشد.

بالاخره باید متذکر شد که قرار داد اجتماعی روسو (۱۷۶۲) کمی سابق بر اعلامیه‌های حقوق آمریکا (۱۷۷۴) بود و، نامبرده، پالاک و دیگر از نویسندگان مکتب حقوق طبیعی، لاقلاً بطور غیر مستقیم، در تکوین اعلامیه‌های نامبرده تأثیر حتمی داشته‌اند.

نمایندگان خود، در وضع قانون شرکت ننمایند. قانون باید برای همه یکسان باشد، خواه حمایت کند و خواه تنبیه نماید. چون افراد جامعه در نظر قانون مساویند، میتوانند، بر حسب استعداد خود، بکلیه عناوین، مقامات و مشاغل دولتی دست یابند بدون اینکه امتیازی، جز امتیاز تقوی و لیاقت، در نظر گرفته شود.

Bill of rights - ۲ - Lafayette